

قومیت و جوامع غیر غربی

کوین ب. آندرسن
ترجمہ حسن مرتضوی



سرشناسه: اندرسن، کوین، ۱۹۴۸-م

Anderson, Kevin

عنوان و نام پدیدآور: قومیت و جوامع غیرغربی/ کوین ب. آندرسون،
ترجمه حسن مرتضوی.

مشخصات نشر: تهران: ژرف، ۱۳۹۰

مشخصات ظاهری: ۴۶۰ ص.

شابک: ۹۷۹-۹۶۴-۸۹۲۵-۴۴-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Marx at the margins: On nationalism, ethnicity, and
non-western societies., c2010.

یادداشت: کتابنامه

یادداشت: نمایه

موضوع: مارکس، کارل، ۱۸۱۸-۱۸۸۲م - - نظریه‌های سیاسی و اجتماعی

موضوع: ملی‌گرایان

موضوع: قومیت

شناسه افزوده: مرتضوی، حسن، ۱۳۴۰ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ الف/م۲/ JC۱۳۳

رده بندی دیویی: ۳۲۰/۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۶۸۱۶۱

Marx at the Margins

ON NATIONALISM, ETHNICITY,
AND NON-WESTERN SOCIETIES

Kevin B. Anderson

The University of Chicago Press CHICAGO & LONDON



نشر ژرف

قومیت و جوامع غیر غربی

کونین ب. آندرسن

ترجمه حسن مرتضوی

حروفچینی و صفحه پرنیزی: مهناز حبیری ■ طراحی جلد و صفحه آرای: نیکان خاتمی
لیتوگرافی: کارا ■ چاپ و صحافی: کهنمویی زانه

تیراژ ۲۰۰۰ جلد ■ چاپ اول ۱۳۹۰

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۸۹۲۵-۴۲-۹

قیمت ۱۲۵۰۰ تومان

نشر ژرف

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان، خیابان نظری، شماره ۳۳، تلفن ۶۶۹۷۶۲۹۸

فهرست مطالب

۹	سپاسگزاری‌ها
۱۳	اختصارات
۱۵	مقدمه
۲۰	یادداشتی درباره‌ی رابطه‌ی مارکس با انگلیس
۲۱	یادداشتی درباره‌ی منابع
۲۵	یادداشت‌ها
۲۷	فصل اول □
۲۷	رویارویی‌های استعماری در دهه‌ی ۱۸۵۰ تأثیر اروپا بر هند، اندونزی و چین
۳۰	نوشته‌های ۱۸۵۳ درباره‌ی هند: حمایت مشروط از استعمار
۳۹	مارکس، گوته، و نقد ادوارد سعید از اروپامداری
۴۴	مقاومت و نوزایی در نوشته‌های مربوط به هند سال ۱۸۵۳
۵۰	یادداشت‌های ۱۸۵۳ درباره‌ی اندونزی
۵۶	درباره‌ی چین: شورش تایپینگ و جنگ‌های تریاک
۶۹	«اکنون هند بهترین متحد ماست»: طغیان سپوی در ۱۸۵۷
۷۵	یادداشت‌ها
۸۵	فصل دوم □
۸۵	روسیه و لهستان: رابطه‌ی رهایی ملی با انقلاب
۸۷	روسیه تهدیدی ضدانقلابی
۹۷	درباره‌ی چینی‌ها و «مسئله‌ی یهود»

نقطه عطف ۱۸۵۸-۱۸۶۰:	۱۰۱
لهستان به عنوان «دمانج انقلابی» انقلاب اروپا:	۱۰۶
خیزش لهستان در ۱۸۶۳:	۱۱۸
مجادلات درونی بین الملل درباره‌ی لهستان و فرانسه:	۱۲۲
بحث با طرفداران پرودون درباره‌ی لهستان:	۱۲۹
واپسین نوشته‌ها درباره‌ی لهستان:	۱۳۵
یادداشت‌ها:	۱۳۹

فصل سوم □ ۱۴۵

نژاد، طبقه و برده‌داری: جنگ داخلی، دومین انقلاب آمریکا:	۱۴۵
جنگ داخلی چون یک نقطه‌ی عطف:	۱۵۱
جنگ داخلی و شکاف طبقاتی در بریتانیا: جنبش مخالفت با دخالت:	۱۶۳
«جنگی این چنین باید به شیوه‌ی انقلابی هدایت شود»:	۱۷۱
تداوم اختلاف با انگلس حتی با برگشت موج:	۱۷۸
به سوی بین‌الملل اول:	۱۸۵
تولد بین‌الملل اول:	۱۸۸
یادداشت‌ها:	۱۹۹

فصل چهارم □ ۲۰۷

ایرلند: ناسیونالیسم، طبقه و جنبش کارگری:	۲۰۷
نظر انگلس و مارکس درباره‌ی ایرلند: ۱۸۴۳-۱۸۵۹:	۲۰۷
نظر مارکس درباره‌ی ایرلند در سال بحرانی ۱۸۶۷:	۲۲۰
نظریه پردازی درباره‌ی ایرلند پس از طغیان‌های ۱۸۶۷:	۲۳۲
یادداشت‌هایی درباره‌ی انسان‌شناسی و تاریخ ایرلند:	۲۴۲
تغییر موضع در ۱۸۶۹-۱۸۷۹: ایرلند به عنوان «اهرم» انقلاب:	۲۵۰
مجادله با باکونین و پس از آن:	۲۵۳
ایرلند و انقلاب گسترده‌تر اروپایی:	۲۵۶
یادداشت‌ها:	۲۶۳

فصل پنجم □ ۲۶۷

از گروندریسه تا سرمایه: درونمایه‌های چندراستایی	۲۶۷
گروندریسه: چشم‌اندازی چندراستایی	۲۶۷
جوامع غیرغربی، به ویژه هند، در دست‌نوشته‌ها	۲۸۰
ساختار روایی جلد یکم سرمایه، به ویژه ویراست فرانسه	۲۹۰
درونمایه‌های تلویحی جلد یکم سرمایه	۳۰۴
یادداشت‌ها	۳۲۷

فصل ششم □ ۳۲۷

واپسین نوشته‌ها درباره‌ی جوامع غیرغربی و پیشاسرمایه‌داری	۳۲۷
جنسیت و مسئله‌مراتب اجتماعی در میان	
ایرکویی‌ها، یونانی‌های هومری و سایر جوامع پیشاباسواد	۳۴۲
صورت‌های اجتماعی اشتراکی هند تحت تأثیر فتوحات مسلمانان و اروپایی‌ها	۳۵۶
استعمار در اندونزی، الجزایر و آمریکای لاتین	۳۷۲
رویه: شکل‌های اشتراکی به عنوان نقطه عزیمت برای توسعه‌ای کمونیستی	۳۸۰
یادداشت‌ها	۳۹۹

نتیجه‌گیری □ ۴۰۹

پیوست‌ها	۴۲۲
فراز و نشیب‌های آثار کامل مارکس - انگلس	۴۲۳
از دهه‌ی ۱۹۲۰ تا به امروز	۴۲۳
ریازانف و نخستین آثار کامل مارکس - انگلس	۴۲۳
بخش I. آثار فلسفی، اقتصادی، تاریخی و سیاسی	۴۲۴
بخش II. سرمایه و دست‌نوشته‌های مربوط به آن	۴۲۴
بخش III. نامه‌های بین مارکس و انگلس	۴۲۶
مجموعه آثار مارکس و انگلس	۴۲۶
آثار مارکس به ویراستاری روبل	۴۲۸
دومین آثار کامل مارکس - انگلس پیش و پس از ۱۹۸۹	۴۲۹

۴۳۰	بخش I. آثار، مقالات و پیش‌نویس‌ها
۴۳۰	بخش II سرمایه و مطالعات مقدمانی
۴۳۱	بخش III. مکاتبات
۴۳۱	بخش IV. دفاتر گزیده
۴۳۳	یادداشت‌ها
۴۳۵	نمایه
۴۴۳	مراجع

سپاسگزاری‌ها

در طی بیش از یک دهه که بر این پروژه کار کرده‌ام، به طرق مختلف از کمک‌های زیاد پژوهشگران در مطالعات مارکسیستی و سایر حوزه‌ها برخوردار بوده‌ام. همکاری‌ام در [انتشار آثار کامل مارکس-انگلس در این سال‌ها، به‌ویژه ارتباط متقابل با یورگن رویان، دیوید نورمن اسمیت، چارلز ریتز، لارس لیچ، گئورگی باگاتوریان، نوربر تر آ کوپیان فقیه، و رولف هکر و نیز یورگن هرس، مالکوم سیلورس، جرالده هوبمان، جود کالسن، رگینا روث، و کارل اریش فولگراف، تأثیر سودمند چشمگیری در برداشتم از مسائل مطرح در این کتاب داشته است. همچنین از American Council of Learned Societies Fellowship (۱۹۹۶-۱۹۹۷)، بورس مسافرتی از انجمن فلسفی آمریکا (۱۹۹۶) و مرکز پژوهش‌های تحقیقاتی علوم انسانی در دانشگاه پردو (۲۰۰۴) سود فراوانی برده‌ام. برت روکمن از بخش علوم سیاسی در دانشگاه پردو و ورتا تابلور در بخش جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا-سانتا باربارا به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹ اجازه دادند مدتی از امر آموزش فراغت داشته باشم. دوگلاس کلنر، برتل اولمن و فریدا آفاری هر کدام کل متن را خواندند و توضیحات مهمی دادند. همچنین شریک زندگی‌ام ژانت آفاری، که هم به لحاظ شخصی و هم فکری حامی و مشوق برجسته‌ی من بود، این پروژه را در هر گام دنبال کرد و تشویق نمود. در طی این سال‌ها من این پروژه را اغلب، و همیشه به نحو ثمربخشی، با پیتر هیودیس مورد بحث قرار داده‌ام. لویی دوپره، دونالد

ن. لوین، و ویلیام مک‌براید در مقاطع تعیین‌کننده نظرات تشویق‌آمیز و پیشنهادات خود را به من ارائه می‌کردند. افراد زیر بخش‌های زیادی از دست‌نوشته‌ی کتاب حاضر را خواندند و پیشنهادات خوبی ارائه کردند: دیوید بلک، پارش چاتوپادهیای، ریچارد هوگان، لارس لیچ، آلبرت رسیس، آرتور رولستون، جک روداس، دیوید رودیگر، یورگن رویان، و ایمون سلاتر. دیگران در پاسخ به مقالاتی درباره‌ی این کتاب که در کنفرانس‌های گوناگون یا مناجات‌های دیگر ارائه شده بود مطالبی را مطرح کردند: به ویژه رابرت آنتونیو، کولین بارکر، فرانکلین بل، روسلین بولوگ، جوردان کمپ، نورمن فیشر، کریس فورد، اندرو کلیمن، لاورن لانگمن، دیوید مهیر، تد مک‌کلون، دیوید مک‌نالی، هال اورباخ، مایکل پرلمان، آنت رابینسون، لارنس اسکاف و سوزی وایسمن. همچنین مایلم از هدر براون، آلکساندر هانا، لیزا لوبوف، س. ج. پیرا دی سالو، میشله سیرنکا، ریکاسترلینگ و میر یارفتز برای کمک به تحقیقاتم سپاسگزارم. میشله کونول در دانشگاه پردو حمایت فنی و منشی‌گری فراوانی از من کرده است.

در طی این سال‌ها در کتابخانه‌های زیر کار کرده و کمک‌های ویژه‌ای از افراد زیر گرفته‌ام: دانشگاه ایلی‌نویز شمالی (رابرت ریدینگر)، دانشگاه شیکاگو (فرائک کوناوی) و مؤسسه‌ی بین‌المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام (مایک ایجزرمانس). همچنین کمک‌های دیگری در زمینه‌ی منابع از وینای باهل، دیوید بلک، سباستیان باجن، پل بول، پارش چاتوپادهیای، رولف دیوک، کارل ایستابروک، اریک فونر، اورسلا فریدمن، رولف هکر، رابرت هیل، ویلیام مک‌براید، جیم ابست، دیوید رودیگر، یورگن رویان، دیوید نورمن اسمیت و دانگا ویلیسین.

روایت‌های اولیه‌ی بخش‌هایی از این کتاب به گردهمایی‌های مؤسسات گوناگون پژوهشی، از جمله مؤسسه‌ی جامعه‌شناسی آمریکا، کنفرانس‌های مجله‌ی ماتریالیسم تاریخی (لندن و تورنتو)، کنفرانس‌های پژوهشگران سوسیالیست (نیویورک)، کنفرانس‌های فروم چپ (نیویورک)، کنفرانس‌های

مجله‌ی بازنگری در مارکسیسم (آمهرست) و انجمن جامعه‌شناسی میدوست ارائه شده است. علاوه بر این، مایلم چهار مراسم را مورد تأکید قرار دهم که به ویژه در بررسی عمیق کتاب حاضر در پاسخ به مخاطبانی جدی اهمیت داشته است: سمیناری در بخش جامعه‌شناسی دانشگاه ایلی‌نویز به دعوت "جان لای" در سال ۱۹۹۶؛ گفتگویی در فروم برشت در نیویورک به دعوت "لیز مسترز" و "الی مسینجر" در سال ۲۰۰۰؛ شرکت در مرکز نظریه‌ی اجتماعی و تاریخ تطبیقی در دانشگاه لوس‌آنجلس کالیفرنیا برای دوره‌ای کوتاه به عنوان محقق مدعو به دعوت "رابرت برنر" و "توماس موتز" در زمستان و بهار سال ۲۰۰۷، و حضور در دانشگاه ووهان برای دوره‌ای کوتاه به عنوان استاد مدعو به دعوت "هی پینگ" در پاییز ۲۰۰۷.

همچنین مایلم از جان تریشکی و رادنی پاول، و نیز ماری گل و کریستی مک‌گویر در انتشارات دانشگاه شیکاگو برای کار فشرده و حمایت‌شان در جریان انتشار کتاب سپاسگزاری کنم.

سرانجام مایلم این کتاب را به خاطره‌ی دو متفکر برجسته که گشایشگر این راه بودند تقدیم کنم: مرشد فکری‌ام وایا دونایفسکایا (۱۹۱۰ - ۱۹۸۷)، فیلسوف مارکسیست انسان‌باور که درک و برداشت عمیق خود را درباره‌ی نوشته‌های مارکس درباره‌ی جوامع غیرغربی و پیشاسرمایه‌داری، در اثرش با عنوان *رزا لوکزامبورگ، آزادی زنان و فلسفه‌ی انقلاب مارکس* (۱۹۸۲) شرح و بسط داد؛ و لارنس کرادر (۱۹۱۹ - ۱۹۹۸)، مارکس‌پژوه خستگی‌ناپذیر که دفاتر قوم‌شناسی مارکس را در سال ۱۹۷۲ انتشار داد.

اختصارات

سرمایه جلد یکم	کارل مارکس، سرمایه، جلد یکم، ترجمه‌ی بن فاکس، ویراست پنگوئن [۱۸۹۰] (۱۹۷۶)
سرمایه جلد سوم	کارل مارکس، سرمایه، جلد سوم، ترجمه‌ی دیوید فرباخ، ویراست پنگوئن [۱۸۹۴] (۱۹۸۱)
گروندریسه	کارل مارکس، گروندریسه: بنیادهای نقد اقتصاد سیاسی (پیش‌نویس خام)، ترجمه‌ی مارتین نیکلاوس [۱۸۵۷-۱۸۵۸] (۱۹۷۳)
KML ₁	آثار کارل مارکس، جلد اول، ویراست و ترجمه‌ی ساوول ک. پادور (۱۹۷۷-۱۹۷۱)
MECW ₁₂	مجموعه آثار کارل مارکس و فریدریش انگلس، جلد ۱۲ (۱۹۷۵-۲۰۰۴)
MEGA ² II/10	آثار کامل مارکس و انگلس، بخش II، جلد ۱۰ (۱۹۷۵)
MEW ₁	کارل مارکس و فریدریش انگلس، آثار، جلد اول (۱۹۵۶-۱۹۶۸)
Oeuvres ⁴	کارل مارکس، آثار [به زبان فرانسه]، جلد ۴، ویراسته با یادداشت‌های ما کسیمیلیان روبل (۱۹۶۳-۱۹۹۴)

مقدمه

مارکس در سال ۱۸۴۹ به اجبار به لندن کوچید و تا زمان مرگ خود در ۱۸۸۳ به عنوان تبعیدی سیاسی در آن شهر اقامت کرد. وی که شکست انقلاب‌های ۱۸۴۸ را در قاره‌ی اروپا تجربه کرده بود، دریافت که دوره‌ی عقب‌نشینی فرا رسیده است. کودتای بناپارتیستی دسامبر ۱۸۵۱ در فرانسه، که حکایت از پایان موج انقلابی ۱۸۴۸-۱۸۴۹ می‌کرد، تأییدی بر این امر بود. اگر این عقب‌نشینی‌های سیاسی افق دید مارکس را تا حدی محدود کرد، اما نقل مکان وی به لندن آن را به نحو دیگری گسترده‌تر ساخت. مارکس به واقع در مرکز تنها اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی جهان جای گرفت تا در موزه‌ی بریتانیا برای اثری تلاش کند که به شاهکارش، سرمایه، تبدیل شد. کوچیدن به لندن مارکس را در مرکز بزرگ‌ترین امپراتوری جهان قرار داد و سبب شد جوامع غیرسرمایه‌داری و استعمار را بیشتر در نظر گیرد.

ژاک دریدا، فیلسوف ساختارشکن، حاشیه‌ای بودن مارکس را به عنوان پناهنده‌ای سیاسی در لندن ویکتوریایی به روشنی ترسیم می‌کند و آن را به موضع وی درون سنت فکری غربی، که به همان اندازه حاشیه‌ای بود، گره می‌زند: «مارکس میان ما هنوز مهاجر باقی مانده است، باشکوه، مقدس و نفرین‌شده، اما هنوز مهاجری مخفی چنانکه در تمام زندگیش بوده» (۱۹۹۴، ۱۷۴). یکی از منابع عمده‌ی درآمدش در بریتانیا کاری بود که به عنوان

گزارشگر اصلی اروپایی روزنامه‌ی نیویورک تریبون^۱ انجام می‌داد. منبع دیگر درآمدش کمک‌های مالی دریافتی از دوستش فریدریش انگلس بود. انگلس، که از کهنه کاران انقلاب ۱۸۴۸ بود، در شرکت تولیدی بسیار موفق خانواده‌اش در منچستر شریک شد. مارکس که اغلب به انگلیسی و فرانسوی و نیز زبان بومی‌اش آلمانی می‌نوشت، روشنفکری سه زبانه و جهان‌وطن بود.

کتاب حاضر از نوشته‌های وسیع مارکس، دو مجموعه را که بخش اعظم آن در لندن نوشته شده گردآوری کرده است: (۱) نظریه‌پردازی‌های مارکس درباره‌ی تعدادی از جوامع غیرغربی زمانه‌اش - از هند تا روسیه و از الجزایر تا چین - و رابطه‌شان با سرمایه‌داری و استعمار؛ (۲) نوشته‌های مارکس درباره‌ی جنبش‌های مربوط به رهایی ملی، به ویژه در لهستان و ایرلند و رابطه‌شان با جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی آن زمان. این مورد آخر با نظریه‌پردازی مارکس درباره‌ی رابطه‌ی نژاد و قومیت با طبقه، با توجه به نقش کارگران سیاه‌پوست در آمریکا در جنگ داخلی و کارگران ایرلندی در بریتانیا، گره خورده است.^{۱۱}

بررسی حاضر به نوشته‌های مارکس درباره‌ی جوامعی می‌پردازد که عمدتاً در زمان او نسبت به سرمایه‌داری پیرامونی تلقی می‌شدند. به ویژه، به نوشته‌های کمتر شناخته‌شده‌ی مارکس مانند مقالات‌اش برای روزنامه نیویورک تریبون می‌پردازم. همچنین دفاتر مفصل اما نسبتاً ناشناخته‌ی ۱۸۷۹-۱۸۸۲ مارکس را درباره‌ی جوامع غیرغربی و پیشاسرمایه‌داری بررسی خواهم کرد که برخی از آن‌ها هنوز به هیچ زبانی انتشار نیافته‌اند اما در سال‌های آینده از طریق آثار کامل مارکس-انگلس^۲ (که از این به بعد با عنوان MEGA² به آن اشاره خواهم کرد و در کتاب حاضر در پیوست درباره‌ی آن توضیح داده‌ام) در دسترس خواهند بود. برخی از این جوامع غیرغربی و پیشاسرمایه‌داری که مارکس مورد مطالعه قرار داده بود مانند هند، اندونزی و الجزایر تا حدی از

طریق استعمار در جامعه‌ی سرمایه‌داری گنجانده شده بودند. جوامع دیگر مانند لهستان، روسیه و چین هنوز عمدتاً خارج از نظام جهانی سرمایه‌داری قرار داشتند. جوامع دیگری مانند ایالات متحد و ایرلند بخشی از سرمایه‌داری جهانی محسوب می‌شدند، ولو این‌که در پیرامون آن بودند و ایرلند که عمدتاً به کشوری کشاورزی تنزل یافته بود. تمامی این جوامع - خواه درون سرمایه‌داری جهانی شده‌ی سده‌ی نوزدهم هرچند در منتهی‌الیه آن (ایرلند، ایالات متحد) یا جزئاً ادغام شده درون سرمایه‌داری جهانی (هند، الجزایر، اندونزی) یا فقط خارج از آن (روسیه، چین، لهستان) - به این یا آن شکل در حاشیه قرار داشتند. از همین جاست که عنوان [انگلیسی] کتاب را مارکس در حاشیه‌ها برگزیده‌ام.

دو درونمایه‌ی عمده‌ای که در بالا اشاره شد، در نوشته‌های مارکس درباره‌ی این جوامع قرار دارند. (۱) مارکس تأیید کرده بود که جوامعی مانند روسیه، هند، چین، الجزایر و اندونزی ساختارهای اجتماعی دارند که با ساختارهای اروپای غربی تفاوت محسوس دارند. وی در سراسر نوشته‌هایش با مسئله‌ی تکامل آینده این جوامع غیرغربی کلنجار می‌رفت. به‌طور مشخص‌تر، چشم‌اندازهای آن‌ها را برای انقلاب و به عنوان مکان‌های مقاومت در برابر سرمایه بررسی می‌کرد. نشان خواهم داد که دیدگاه‌های وی درباره‌ی این جوامع طی سال‌های متمادی تحول یافته است. [۲] در دهه‌ی ۱۸۴۰، به دیدگاه تکرارستانی^۱ تکامل تاریخ که گاهی سایه‌ای اروپامدارانه بر آن سنگینی می‌کرد پای‌بند بود. بنا به این دیدگاه جوامع غیرغربی ضرورتاً در سرمایه‌داری جذب و سپس از طریق استعمار و بازار جهانی مدرنیزه می‌شوند. اما با گذشت زمان، دیدگاه‌های مارکس به سمتی تحول یافت که چندراستانی‌تر بود و توسعه‌ی آتی این جوامع را مسئله‌ای حل‌نشده می‌دانست. در ۱۸۸۱-۱۸۸۲، این امکان را متصور بود که روسیه به شیوه‌ای غیرسرمایه‌داری و ترقیخواهانه مدرنیزه شود، به شرط آن‌که جنبش انقلابی با پایه‌ی دهقانی‌اش بتواند با جنبش‌های طبقه‌ی

کارگر اروپای غربی پیوند یابد. من این تحول در اندیشه‌ی مارکس را که در ارتباط با این درونمایه بوده عمدتاً در فصل‌های اول، ششم، و بخش‌هایی از فصل پنجم دنبال کرده‌ام. در چارچوبی که تقریباً براساس ترتیب زمانی منظم شده است، به تکرار استاباوری تلویحی مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) و مقالات نوشته‌شده برای تریبون در اوایل دهه‌ی ۱۸۵۰، نظریه‌ی تکامل چندراستانی^۱ تاریخ که در گروندریسه (۱۸۵۷-۱۸۵۸) و ویراست فرانسه‌ی سرمایه (۱۸۷۲-۱۸۷۵) ترسیم شده، و سرانجام از طریق واپسین نوشته‌های ۱۸۷۹-۱۸۸۲ که با دیدگاهی چندراستانی درباره‌ی جوامع غیرغربی از جمله روسیه، هند، آمریکای لاتین نوشته شده می‌پردازم.

(۲) نوشته‌های مارکس در مورد ملیت‌های تحت‌ستم و گروه‌های قومی - لهستان، ایرلند، کارگران ایرلندی در بریتانیا و سیاهان در ایالات متحد و رابطه‌شان با جنبش‌های دمکراتیک و کارگری در کشورهای عمده‌ی سرمایه‌داری - دومین کانون عمده‌ی این کتاب است. مارکس این موضوعات را در تریبون و سایر روزنامه‌ها، در مجادلات درونی انجمن بین‌المللی کارگران (بین‌الملل اول) در دهه‌ی ۱۹۶۰ و در سرمایه مورد بحث قرار می‌دهد. از دهه‌ی ۱۸۴۰ به بعد، وی پیگیرانه از جنبش‌های استقلال لهستان و ایرلند و نیز آرمان ضدبرده‌داری در ایالات متحد حمایت می‌کرد. اما در دهه‌ی ۱۸۶۰ با وقوع جنگ داخلی در آمریکا، قیام لهستان در ۱۸۶۳ و جنبش فانیان در ایرلند، برخورد او با این مسائل اهمیت بیش‌تری یافت و دستخوش تغییراتی شد. این بحث‌ها کانون عمده‌ی فصل‌های دوم، سوم، چهارم و بخش‌هایی از فصل پنجم هستند. موضوعات یادشده در دهه‌ی ۱۸۶۰ در ارزیابی مارکس از جنبش‌های طبقه کارگر دو جامعه‌ی سرمایه‌داری که از همه قدرتمندتر بودند، یعنی بریتانیا و ایالات متحد، نقش تعیین‌کننده‌ای یافتند. وی نتیجه گرفت که چون جنبش‌های کارگری در کشورهای اصلی سرمایه‌داری به دلیل تأثیرپذیری

از حکومت‌های خود از جنبش‌های ناسیونالیستی ترقی‌خواه حمایت کافی نکردند یا با نژادپرستی نسبت به اقلیت‌های قومی جوامع‌شان مبارزه نکردند، با خطر پسرفت و حتی انقطاع در رشد خود روبرو هستند.

این بحث را مطرح خواهم کرد که این دو درونمایه، که در قلب این مطالعه قرار دارند، در نظریه‌پردازی مارکس از سرمایه‌داری اتفاقی نبودند بلکه جزئی از تحلیل پیچیده‌ی نظم اجتماعی جهانی زمانه‌ی او شمرده می‌شدند. پروتاریای مارکس نه تنها سفید و اروپایی بود بلکه کارگران سیاه در آمریکا، و نیز ایرلندی‌ها را که در آن زمان در فرهنگ‌های مسلط بریتانیایی و آمریکایی شمالی «مفید» نامیده نمی‌شدند، محاصره کرده بود. علاوه بر این، مارکس اعتقاد داشت که هنگامی که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری در روسیه و آسیا رسوخ کرد و نظام‌های اجتماعی پیش‌سرمایه‌داری این جوامع را تحلیل برد، امکانات تغییر انقلابی از این موقعیت‌های جدید پدیدار می‌شود. در این‌جا امیدهای او به شکل‌های اجتماعی اشتراکی دهکده‌های هند و روسیه بود که وی آن را یک کانون محتمل جدید مقاومت در برابر سرمایه می‌دانست. مارکس به جستجوی متحدان جدید طبقه کارگر در مبارزه با سرمایه‌دار می‌پرداخت، خواه این موضوع به دهقان ایرلندی مربوط می‌شد خواه به دهکده‌ی روسی، خواه کشاورز اجاره‌ده ایرلندی یا کارگر مهاجر در بریتانیا یا برده‌ی سابق سیاه در ایالات متحد جنوبی.

موضع مارکس از جنبه‌ی دیگری نیز اهمیت پیدا می‌کند. با اینکه مارکس به تعبیر معینی در بریتانیا به حاشیه کشیده شده بود، از همان آغاز نمی‌پذیرفت که درون جامعه‌ی تبعیدیان آلمانی خود را منزوی سازد. در عوض مارکس به جزئی از جامعه‌ی بریتانیا بدل شد و با چارنیست‌ها و سایر فعالان کارگری ارتباط داشت. او نه تنها به زبان انگلیسی برای تریبون می‌نوشت بلکه نویسنده‌ی چندین بیانیه و خطابه از جانب بین‌الملل در دهه‌ی ۱۸۶۰ بود. زندگی مارکس تجسم ایده‌آش از بین‌الملل‌گرایی بود زیرا تا پایان عمر نه آلمانی بود نه بریتانیایی بلکه اروپایی یا حتی روشنفکری جهانی بود. از لندن جهان‌وطن یعنی

مرکز صنعت و امپراتوری، نقد تکامل‌یافته‌اش را از سرمایه نوشت. یقیناً پروژه‌ی فکری طولانی مارکس بر نقد اقتصاد سیاسی متمرکز بود - شرح و بسط مدلی از ساختار جامعه‌ی سرمایه‌داری مدرن و بررسی امکان بالقوه‌ی دگرگونی ایجابی آن از طریق جنبش خودرهای طبقه‌ی کارگر مدرن. با این همه، در کتاب کنونی نشان خواهم داد که نوشته‌های مارکس درباره‌ی ناسیونالیسم، قومیت و جوامع غیرغربی جزئی مهم، ولو نادیده گرفته‌شده، از آن تلاش است.

یادداشتی درباره‌ی رابطه‌ی مارکس با انگلس

در این جا مایلیم خیلی کوتاه رابطه‌ی مارکس و انگلس را مشخص سازم. در این کتاب که گاه از انگلس انتقاد و به تفاوت‌هایش با مارکس اشاره می‌کنم. با این همه، با منتقدان بی‌توجه انگلس مانند ژان پل سارتر موافق نیستم که در مقاله‌ی معروفش با عنوان «ماتریالیسم و انقلاب» (۱۹۴۹) از «دیدار نامیمون مارکس با انگلس» در ۱۸۴۴ ابزار تألیف می‌کرد (۱۹۴۹ [۱۹۶۲، ۱۹۴۸]). در این جا افراط کلامی سارتر برخی از نقدهای معتبر از انگلس را در ارتباط با رابطه‌ی ایده‌آلیسم و ماتریالیسم و مسائل مهم دیگر دیالکتیک تضعیف می‌کند. من بسیاری از نوشته‌های تجربی‌تر انگلس را خیلی مهم می‌دانم، به ویژه شرایط طبقه‌ی کارگر در انگلستان (۱۸۴۴) که اغلب الهام‌بخش مارکس بود و وی آن را می‌ستود و در همان سالی نوشته شد که دوستی فکری‌شان برقرار شد و نیز جنگ دمقانی در آلمان (۱۸۵۰). (این نوشته‌ها در یکی از تندترین ضدحملات علیه منتقدان انگلس برجسته شد [گلدنر ۱۹۸۰]). ویرایش جلد‌های دوم و سوم سرمایه نیز اقدامی بی‌نهایت مهم بود.

با این همه، انگلس مارکس نبود و متأسفانه در حوزه‌های متعددی موانع جدی در مقابل درک تمامیت و بداعت نوشته‌های مارکس گذاشت. این موضوع در مورد اقدامش در عامه‌پسندسازی علمی دیالکتیک در آثاری مانند لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمان (۱۸۸۶) نیز صادق است. در کتاب قبلی‌ام با عنوان درباره‌ی لنین و هگل (ک. آندرسن ۱۹۹۵)، در راستای آنچه بسیاری

افراد دیگر مانند فیلسوف مارکسیست مجارستان، گشورگ لوکاج [۱۹۲۳] (۱۹۷۱) و نظریه‌پرداز انتقادی آلمانی ایرینگ فتنجر (۱۹۷۱)، پیش از من انجام داده بودند از انگلس در زمینه‌ی دیالکتیک انتقاد کرده بودم.

این موضوع در مورد ایجاد به اصطلاح متن قطعی جلد یکم سرمایه، پس از مرگ مارکس، در قالب ویراست چهارم آلمانی (۱۸۹۰) نیز صادق است. چنانکه در فصل پنجم کتاب حاضر نشان داده‌ام، انگلس اغلب ویراست فرانسه ۱۸۷۲-۱۸۷۵ سرمایه را نادیده می‌گرفت، نکته‌ای که پیش‌تر - گرچه گاهی یک‌سویه - توسط مارکس‌پژوه فرانسوی ما کسیمیلیان روبل مطرح شده بود. اخیراً در آثار کامل مارکس-انگلس دست‌نویس‌های اصلی مارکس برای مجلدات دوم و سوم سرمایه انتشار یافته که انتقادهای دیگری را از انگلس به عنوان ویراستار سرمایه برانگیخته است.

سرانجام این نقد به کتاب *مشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* (۱۸۸۴) نیز وارد است که انگلس در آن پای‌بندی قوی خود را به برابری جنسیتی بر پایه‌ی یافته‌های انسان‌شناسی نشان می‌دهد اما با ظرافت دفاتر مارکس (درباره‌ی قوم‌شناسی) در همان دوره برابری نمی‌کند. رایا دونایفسکایا، فیلسوف مارکسیست انسان‌باور، این موضوع را برای نخستین بار مطرح کرد [۱۹۸۲] (۱۹۹۱).

یادداشتی درباره‌ی منابع

بخش بیشتر این تحقیق متکی بر مقالات مارکس برای روزنامه‌ها، بیانیه‌های سازمانی‌اش برای بین‌الملل و نامه‌ها و دفاتر انتشار نیافته‌اش است.^[۳] مقالات مارکس برای تریبون و سایر روزنامه‌ها اغلب به این عنوان که برای گذران زندگی نوشته شده نادیده گرفته شده است. با این همه نشان خواهم داد که این مقالات شامل تحلیل‌های مهم نظری از جوامع غیرغربی، قومیت، نژاد و ناسیونالیسم است که اغلب با شرح جزئیات و عمقی بیش‌تر از سرمایه و نوشته‌های دیگرش درباره‌ی اقتصاد سیاسی نگارش یافته است. این موضوع به

ویژه در مورد نوشته‌های ژورنالیستی‌اش درباره‌ی هند، روسیه و چین، و مقالات مربوط به نژاد و بردگی در آمریکا صادق است. علاوه بر این، گسترده‌ترین مقالات این نوشته‌های روزنامه‌نگارانه، یعنی مقالات تریبون، تنها در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰ در تمامیت خود به زبان اصلی‌شان یعنی انگلیسی در مجموعه آثار مارکس-انگلس (از این به بعد MECW) انتشار یافتند و در دسترس قرار گرفتند. بیانیه‌های سازمانی مارکس برای بین‌الملل درونمایه‌های نژاد و بردگی، و حتی تا حد گسترده‌تری، دیدگاه‌هایش را درباره‌ی ایرلند و لهستان به نمایش می‌گذارد. نامه‌هایش تأملی است بر همه‌ی موضوعات یادشده. در فصل‌های اول تا چهارم به منابع یادشده تکیه دارم، و در فصل پنجم به گروندریسه و سرمایه باز خواهم گشت و در آنجا این موضوع را بررسی خواهم کرد که تا چه درجه‌ای موضوعات مربوط به نژاد، قومیت و جوامع غیرغربی به نقد مرکزی مارکس از اقتصاد سیاسی راه یافته‌اند. در فصل پنجم نشان خواهم داد که درونمایه‌های این تحقیق بیش از آنچه معمولاً تشخیص داده می‌شود - حتی فقط در معنایی ضمنی - با آنچه اکثراً به عنوان مهم‌ترین نوشته‌های مارکس در دوران پختگی‌اش شناخته می‌شود رابطه دارند. دفاتر گزیده‌های ۱۸۷۹-۱۸۸۲ مارکس، که بسیاری از آن‌ها هنوز به هیچ زبانی ترجمه نشده‌اند، بخش مهمی از بحث کتاب کنونی را تشکیل می‌دهد، به ویژه فصل ششم که موضوعش بررسی دفاتر ۱۸۷۹-۱۸۸۲ درباره‌ی هند، الجزایر، آمریکای لاتین و اندونزی است. این نوشته‌ها زمانی ذهن مارکس را اغفال کرده بود که بسیاری، از جمله انگلس، از او انتظار داشتند تا به آنچه که قرار بود به جلد‌های دوم و سوم سرمایه تبدیل شوند - مجلداتی که دوستش پس از مرگ وی در سال ۱۸۸۳ برای انتشار ویرایش کرد - بپردازد. نشان خواهم داد که این دفاتر ۱۸۷۹-۱۸۸۲ بیانگر چرخش جدیدی در اندیشه‌ی اوست: چرخش به تمرکز بیش‌تر بر جوامع غیرغربی.

چرا به جای نوشته‌های «اصلی» مارکس به نوشته‌های نسبتاً گمنام‌تر او توجه می‌کنیم؟ به چند نکته می‌توان اشاره کرد. به دشواری می‌توان به

نظریه پرداز مدرن دیگری اندیشید که در قیاس با آنچه عملاً نوشته نسبت بسیار کمی از آن‌ها انتشار یافته باشد. بخشی از این امر ناشی از بیماری مارکس در بیشتر سال‌های زندگیش بود و بخشی نتیجه‌ی حاشیه‌نشینی مارکس به عنوان تبعیدی سیاسی و بخشی هم ناشی از بازنویسی‌های پیوسته و تجدیدنظر در متون بود. نوشته‌هایی که امروزه در آثار معتبر مارکس نوشته‌های اصلی تلقی می‌شود، مانند دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، *ایدئولوژی آلمانی*، *گروندریسه* و جلد‌های دوم و سوم سرمایه، در زمان حیات مارکس انتشار نیافتند. بنابراین، صرف این واقعیت که مارکس متن ویژه‌ای را برای انتشار نوشته بود باید مورد توجه قرار گیرد، اما این امر نباید مانع بررسی ما باشد که بیستمین این متون نکات مهمی دارند یا نه. یقیناً آنچه آثار اصلی مارکس تلقی می‌شود در طی سال‌ها تغییر کرده است. در اوایل سده‌ی بیستم، مارکس اقتصاددان سیاسی و طرفدار طبقه‌ی کارگر صنعتی شمرده می‌شد؛ از آن به بعد، پژوهشگرانی مانند لویی دویوه (۱۹۸۳) دیدگاه گسترده‌تری نسبت به مارکس یافته‌اند و او را در کل منتقد مدرنیته‌ی سرمایه‌داری، فیلسوفی دیالکتیکی و انسان‌باور، و جامعه‌شناس بیگانگی و منتقدی فرهنگی دانسته‌اند. کتاب کنونی با به صحنه آوردن دفاتر گزیده‌ی ۱۸۸۲ تا ۱۸۷۹ درباره‌ی جوامع غیرطبقاتی، نوشته‌های قدیمی‌تر تریبون درباره‌ی همین جوامع، بحث او درباره جوامع پیشاسرمایه‌داری در *گروندریسه* و ویراست فرانسه‌ی سرمایه، و سایر نوشته‌های نادیده گرفته‌ی مارکس، می‌کوشد تا تغییرات بیشتری را در آثار اصلی مارکس اعمال کند. من در دفاع از حرکت به سوی مفهوم قرن بیست و یکمی از مارکس به عنوان نظریه‌پرداز جهانی بحث خواهم کرد که نقد اجتماعی‌اش شامل مفاهیمی از سرمایه و طبقه بود و این نقد چنان باز و فراخ بود که ویژگی‌های ناسیونالیسم، نژاد و قومیت و نیز گونه‌های توسعه‌ی اجتماعی و تاریخی انسان، از اروپا تا آسیا و از قاره‌ی آمریکا تا آفریقا را در بر می‌گیرد. به این ترتیب، مارکس را به عنوان نظریه‌پرداز تکامل چندراستانی تکامل تاریخ و جامعه نشان خواهم داد و نه آنچه عموماً تلقی می‌شود، یعنی کسی که خود را

غرق پژوهش درباره‌ی واقعیت اجتماعی انضمامی جوامع آسیایی و جوامع سرمایه‌داری غربی کرده است؛ من او را همانند نظریه‌پردازی بررسی خواهم کرد که ناسیونالیسم و قومیت و نیز طبقه را به حساب می‌آورد. نشان خواهم داد که مارکس نظریه‌پردازی بود که برداشتش از سرمایه‌داری به عنوان نظامی اجتماعی یک امر کلی انتزاعی نبود بلکه در واقع سرشار از دیدگاه غنی و انضمامی اجتماعی بود که در آن کلیات و جزئیات درون تمامی دیالکتیکی با هم کنش متقابل دارند.

www.ketab.ir

یادداشت‌ها

۱. ایسنجا و در جاهای دیگر (مستن انگلیسی)، «سیاهان» و «آمریکایی‌های آفریقایی» را با حروف بزرگ مشخص کرده‌ام چرا که به یک گروه قومی خاص اشاره دارد. در مورد «ایرلندی‌ها» و «ایستانی‌ها» نیز چنین کرده‌ام. اما اصطلاح کمتر خاص «سفیدها» را با حروف کوچک نوشته‌ام.

۲. یقیناً چنین رهیافتی به اندیشه‌ی مارکس با این خطر روبه‌روست که تغییر دیدگاه را در جایی کشف می‌کند که تأکیدات متفاوتی وجود دارد. این مسئله با شدت بیش‌تری از سوی نظریه‌پرداز سیاسی، برتل ایلمان بیان شده است که به ما در پژوهش‌های دیالکتیکی‌اش (۱۹۹۳) هشدار می‌دهد که بسیاری از تفاوت‌ها یا عدم‌انجام‌های ظاهری در فرمول‌بندی‌های مارکس نتیجه‌ی سطوح متفاوت تعمیم (توجه محدود به جامعه‌ی روسیه با بریتانیا، یا به سرمایه‌داری جهانی، یا به تاریخ انسان در کل و غیره) یا ناشی از تفاوت در مخاطبان موردنظر است (فقط خودش در پیش‌نویس‌ها و یادداشت‌ها، جنبش سوسیالیستی در نوشته‌های جدلی‌اش، هم جامعه‌ی علمی و هم جنبش سوسیالیستی در کتاب سرمایه و غیره). من با به خاطر داشتن چنین هشدارهایی کوشیده‌ام هنگام رجوع به تغییر یا نحوی در اندیشه‌ی مارکس محتاط باشم. با این همه، اعتقاد دارم که کثرت مدارک تغییرات و تحولات مهمی را در برخورد مارکس با شماری از جوامع، به ویژه هند، روسیه و ایرلند نشان می‌دهد. به دلیل دیگری نیز کوشیده‌ام در مورد نسبت دادن تغییر موضع به مارکس محتاطانه عمل کنم: من بنیادی‌ترین مفاهیم مارکس را - نظرش درباره‌ی دیالکتیک، نظریه‌اش درباره‌ی بیگانگی و بت‌واره‌پرستی، مفهومش از سرمایه و استثمار کار - مفاهیمی می‌دانم که نسبتاً به نحو منسجمی در سراسر آثارش، از دهه‌ی ۱۸۴۰ تا دهه‌ی ۱۸۸۰ تداوم دارد. به این معنا، بحث من از تغییر و تکامل در آثار مارکس وجه اشتراک اندکی با تلاش‌هایی دارد که می‌خواهند «گست معرفت‌شناختی» را در اندیشه‌های وی نشان دهند.

چنانکه به برجسته‌ترین شکلی در مارکسیسم ساختارگرای لویی آلتوسر مشهود است.

۳. تا به امروز هیچ نوع زندگی‌نامه‌نویسی فکری جامع از مارکس، به هیچ‌زبانی، انتشار نیافته است. چنین مطالعه‌ای آشکارا می‌باید در چند مجلد انتشار باید تا حق مطلب را ادا کند. من هنگام نوشتن این کتاب زندگی‌نامه‌نویسی‌های تک‌جلدی از سوی ما کسپیلیان رویل و مارگرت مانال (۱۹۷۵)، دیوید ریزانف ([۱۹۲۷] ۱۹۷۳)، دیوید مک للان (۱۹۷۳)، جیروالد زیگل (۱۹۷۸)، ساوِل پادور (۱۹۷۸)، فرانتس مهرنگ ([۱۹۱۸] ۱۹۶۲) و فرائس وین (۲۰۰۰) را یافته‌ام که بسیار مفید بوده‌اند. همچنین گاه‌شماری (۱۹۸۵ الف) و واژه‌نامه (۱۹۸۶) هال دراپر، دو کتابنامه‌ی مارکس اثر رویل (۱۹۵۶)، (۱۹۶۰)، کتابنامه‌ی دراپر (۱۹۸۵ ب) و کتابنامه‌ی حاشیه‌نوشته‌ی آثار تفسیری در باربر (۱۹۹۲) بسیار سودمند بودند. یادداشت‌ها و واژه‌نامه‌های اغلب بی‌عنوان مجموعه آثار مارکس و انگلس (MECW) که در مسکو چاپ شده‌اند نیز بسیار با ارزش هستند، اما اغلب سرشت ایدئولوژیکِ افراطی را به نمایش می‌گذارند. در دهه‌ی ۱۹۲۰، پیش از رسیدن استالین به قدرت، روس‌ها ویراست‌های با کیفیتی از آثار مارکس را تحت ویراستاری کامل دیوید ریزانف، که در دهه‌ی ۱۹۲۰ اعدام شد، منتشر می‌ساختند. ویراست‌های بعدی روسی آثار مارکس، گاهی موضوعات محادله‌برانگیز برای ارتدوکسی استالینیستی مانند تفاوت‌های مارکس و انگلس، رابطه‌ی مارکس با هگل یا نقد فاعلمانه‌ی مارکس از روسیه را پنهان می‌کردند. این مسائل مدت‌ها پس از مرگ استالین تا فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ تداوم داشت. برای بحث بیشتر درباره‌ی تاریخ ویراست‌های گوناگون مجموعه آثار مارکس به ضمیمه رجوع کنید.